

### امتناع جامعه

#### The Impossibility of Society

ارنستو لاکلاو Ernesto Laclau

Canadian Journal of Political and Social Theory, 1983, vol.7, pp.21-24

ارنستو لاکلاو در این مقاله کوتاه سعی می کند از منظری پسا-مارکسیستی به معضلاتی چند که به اعتقاد وی معضلات محوری نظریه معاصر مارکسیستی درباره ایدئولوژی بشمار می روند، بپردازد. در بحث پیرامون این مسائل، به اعتقاد لاکلاو، بدون تردید در حال حاضر ما در بنبوده یک پارادوکس نظری بسر می بریم. وی اصول این پارادوکس را بدینگونه بیان می دارد: سابق بر این هیچگاه تفکر و تامل درباره 'ایدئولوژی' تا این اندازه در کانون توجه رویکردهای نظری مارکسیستی قرار نداشته است. در عین حال، در هیچ برهه دیگری تا این اندازه نیز حدود و هویت ارجاعی ایدئولوژی مبهم، کدر و غامض نشده بود. چنانچه تمایل فزاینده به ایدئولوژی به موازات گسترش کارائی تاریخی مقولاتی که بطور سنتی جزء قلمرو 'روباها' محسوب می شوند، پیش برود و این گسترش واکنشی است در برابر بحران برداشتی اکونومیستی و تقلیل گرا از مارکسیسم - در آن صورت بحران مذکور کلیت اجتماعی را که حول محور تمایز زیربنا-روبا شکل گرفته است، به زیر سوال می برد. در نتیجه تعیین هدف ایدئولوژی عینی بر حسب موضع نگاری اجتماع غیر ممکن می شود.

لاکلاو می نویسد در سنت مارکسیسم، ما می توانیم دو رویکرد کلاسیک در برخورد با معضل ایدئولوژی را شناسائی و تفکیک نماییم. این دو رویکرد اغلب-ولی نه همیشه-دریوند با هم بوده اند. در رویکرد نخست، ایدئولوژی سطحی از کلیت اجتماعی تصویر می شود، و در دیگری ایدئولوژی با آگاهی کاذب یکی گرفته می شود. امروزه به نظر می رسد که هر دو این رویکردها در اثر بحرانی که دامنگیر مفروضات بنیادین آنان گشته به تحلیل و تعدیل گرائیده اند: اعتبار رویکرد نخست منوط به برداشتی از جامعه بمثابه تمامیت یا کلیتی است محسوس و قابل فهم؛ و اعتبار دومین رویکرد نیز بر مفهوم از پیش مفروض عامل انسانی استوار است-سوژه ای دارای تجانس جوهری غایی، که شناخت نادرست از آن پیشاپیش ایدئولوژی فرض شده است. بمنظور برجسته کردن علل و عواملی که منجر به بن بست رسیدن فعلی تئوری ایدئولوژی در گفتمانهای سنتی مارکسیسم شده اند، لاکلاو بحران ایده ماهیت گرا (اصالت جوهر) را در دو متغیر مورد بررسی قرار می دهد.

- ۱- کلیت اجتماعی (یا اجتماع بمثابه یک کل) Social totality: هدف تمام رویکردهای کل گرا عبارت است از تثبیت معنای هر عنصر یا فرایند اجتماعی، در خارج از آن، یعنی در نظامی از روابط با دیگر عناصر.
  - ۲- این کلیت ساختاری می بایست خود را بمثابه شیئی دارای نوعی موجبیت که قابل توصیف و تعریف است، معرفی کند.
- در تقابل با این رویکرد ماهیت گرا، لاکلاو معتقد است که ما امروزه تمایل به پذیرش اجتماع بیکران و بی انتها داریم. به بیان دیگر، نظام ساختاری نظام محدودی است، یعنی همواره با نوعی 'مازاد معنی' احاطه شده است که قادر به کنترل و مهار آن نیست. در نتیجه، جامعه به مثابه شیئی محسوس و واحدی که فرایندهای جزئی خاص خود را بنا می نهد، نوعی امتناع است.